

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۷۴)

مرگ موفق برادر معتمد خلیفه عباسی

هنگامیکه موفق برادر صاحب قدرت معتمد خلیفه عباسی از سفر آذربایجان مراجعت کرد از خبر پیشرفت عمر و لیث تا اهواز عصبانی و ناراحت شد ، بطوریکه نوشته‌اند (۱) وی تصمیم گرفت شخصاً عازم شیراز گردیده و تکلیف خود را با این مدعی پر قدرت حکومت در ایران یکسره کند لیکن در همین روزها دچار بیماری شد و اندکی نگذشت که دنیا را بدرود گفت (صفر سال ۲۷۸ هجری) پس از مرگ موفق پسرش احمد معتضد بجای پدر عهده دار انجام امور مربوط به خلافت معتمد عباسی گردید و جعفر مفوض را که قبلاً به ولایتعهدی خلافت برگزیده شده بود از این منصب خلع کرد (۲)

دورهٔ خلافت معتضد عباسی

چنانکه نوشتیم احمد بن جعفر بن متوکل ملقب به المعتمد بالله پانزدهمین خلیفه عباسی مردی عیاش و میخواره و بی بند و بار بود و در تمام مدت بیست و سه سال خلافت هیچگونه تسلطی بر امور خلافت نداشت و برادرش موفق طلحه کلیه امور مربوط به خلافت و حکومت را بدو بدخواه خود انجام میداد و از معتمد جزاسمی در بین نبود ، پس از مرگ موفق پسرش احمد بن طلحه معروف به معتضد بالله نیز مانند پدر خود بر کلیه امور تسلط یافت و به فرمانروائی پرداخت ولی معتضد برعکس موفق حاضر نبود و وجود

۱- تاریخ سیستان صفحه ۲۴۹

۲- مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم صفحه ۶۲۵

معمد را تحمل کرده و به ظاهر حکومت کند، بنابراین تصمیم گرفت این خلیفه ضعیف النفس و نالایق را به قتل برساند و سرانجام ۱۶ ماه پس از مرگ پدر خود به انجام این کار موفق شد و با ریختن زهر در شراب یا طعامش او را از سر راه خلافت خود برداشت (رجب سال ۲۷۹ هجری).

معمد عباسی که سیاستمداری مکار بود پس از استقرار بر دستگاہ خلافت عباسیان کلیه مخالفان داخلی از جمله اسماعیل بن بلبل وزیر معمد را از بین برد و عبیدالله بن سلیمان بن وهب را به وزارت برگزید، سپس متوجه مدعیان حکومت در ایران گردید، چون از موقعیت و قدرت عمرولیث صفاری آگاه بود ابتدا اسماعیل بن اسحق القاضی را به عنوان سفیر صلح از طرف خود نزد عمرولیث به شیراز فرستاد و پس از رفت و آمد و جلب نظر عمرولیث فرمان حکومت ولایات فارس و کرمان و خراسان و زابلستان و سیستان و کابل را بنام وی صادر کرد و دستور داد برای مقابله و جنگ با رافع بن هرثمه که خراسان را همچنان در تصرف داشت بدان سوزیمت کند.

اوضاع سیاسی طبرستان در این دوره

حسن بن زید علوی معروف به داعی کبیر بنیانگذار پر قدرت نهضت علویان در طبرستان که شرح فعالیت‌های سیاسی وی در مجلد اول این تألیف به تفصیل بیان شد (۱) پس از بیست سال حکومت در طبرستان در روز دوشنبه سوم رجب سال ۲۷۰ هجری دار فانی را بدرود گفت (۲) بنا به وصیت وی برادرش ابو عبدالله محمد بن زید معروف

۱ - تاریخ نهضت‌های ملی ایران از حمله تازیان تا ظهور صفاریان فصل : نهضت

علویان در طبرستان .

۲ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۴۹ .

به داع الخلق الی الحق به فرمانروائی برگزیده شد . محمد بن زید در هنگام مرگ حسن بن زید (داعی کبیر) در گرگان اقامت داشت در غیاب او شخصی بنام سید ابوالحسین احمد بن محمد بن ابراهیم معروف به قائم که شوهر دختر داعی کبیر بود و قبلاً طبق دستور داعی کبیر مأمور گرفتن بیعت برای محمد بن زید از مردم طبرستان شده بود . با استفاده از اموال و خزاین موجود مؤسس این سلسله و بخشش آن به عمال و سران سپاه خود را جانشین داعی کبیر معرفی کرد .

محمد بن زید پس از آگاهی بر مرگ برادر با سپاه تحت فرماندهی خود از گرگان عازم آمد شد ولی سران سپاه همراه وی که پنهانی بوسیله سید ابوالحسین داماد داعی کبیر فریفته شده بودند با وی همراهی نکردند و در حالی که چند فرسنگ راه بیشتر راه نیمه‌مده بودند به گرگان برگشتند و او را تنها گذاشتند . پس از این واقعه محمد بن زید ناگزیر به گرگان مراجعه کرد ولی سران سپاه که در رأس آنها لیشام بن وردان و ابو منصور مهدی بن مخیس یا محسن قرار داشتند از ورود محمد بن زید به گرگان جلوگیری نمودند ، محمد بن زید که در وضع بسیار بدی واقع شده بود ناچار در جستجوی پناهگاهی برآمد تا اینکه دهکده زوین را که در آن حوالی قرار داشت برای این کار مناسب تشخیص داد و در آنجا مستقر گردید .

ولی امکان هیچگونه اقدامی برای مقابله و جنگ با سید ابوالحسین مدعی حکومت علویان که اسپهبد رستم بن قارن باوندی و اسپهبد با دوسبان نیز به او پیوسته و حمایتش می‌کردند در بین نبود ، این وضع ادامه داشت تا اینکه رافع بن هرثمه پس از شکست در جنگ با عمرو لیث در نیشابور به گرگان آمد . نوشته‌اند (۳) مهدی بن محسن که در این موقع گرگان را به نمایندگی از طرف سید ابوالحسین در تصرف داشت در گذشته جزو سرهنگان سپاه رافع بن هرثمه بود ، به همین علت رافع به مهدی پیغام داد که به استقبال آمده و به او پیوندد ، ولی مهدی بن محسن (مخیس) به این کار تن در نداد و

در نتیجه رافع که از وضع محمد بن زید فرمانروای واقعی دولت علویان باخبر شده بود وی را از دهکده زوین نزد خود خواند و با مهدی بن محسن نیز جنگ کرد و او را شکست داد. پس از تسخیر گرگان رافع این شهر را به محمد بن زید سپرد و خود به خراسان رفت. در این هنگام مردم طبرستان نیز از سید ابوالحسن برگشتند و با نوشتن نامه تقاضا کردند که بمنظور فرمانروائی به آن سرزمین برود، محمد بن زید پس از جمع‌آوری افراد سپاه سرانجام در روز بیست و پنجم جمادی‌الاول سال ۲۷۱ هجری به ساری وارد شد و سید ابوالحسین نیز به محض اطلاع از ورود او به آمل گریخت و از آنجا به چالوس رفت و در نظر داشت که به اتفاق یاران خود به سرزمین دیلم رود، ولی محمد بن زید به تعقیبش شتافت و در چالوس بر او دست یافت و دستگیرش ساخت و خزاین داعی کبیر را که تصاحب نموده بود از او پس گرفت، تاریخ جلوس رسمی محمد بن زید را مورخان روز ششم جمادی‌الاول سال ۲۷۱ هجری ثبت کرده و نوشته‌اند که سید ابوالحسین را در حالی که از چالوس به ساری می‌بردند در بین راه هلاک کردند و مدت تسلط او بر طبرستان ده ماه بوده است. (۱)

شکست و فرار اسپهبد رستم باوندی از طبرستان

پس از منکوب شدن سید ابوالحسین علوی رقیب سرسخت محمد بن زید در طبرستان توجه محمد بن زید علوی به اسپهبد رستم بن قارن باوندی دشمن بزرگ دولت علویان در طبرستان جلب شد بنابراین بمنظور سرکوبی اسپهبد مذکور عازم توقفگاه وی که در کوهستانهای طبرستان واقع بود گردید، اسپهبد که تاب مقاومت در مقابل محمد بن زید را نداشت در جنگ با او شکست خورد و به خراسان نزد عمرو لیث صفاری که در آن هنگام در آن سرزمین بود پناهنده شد. عمرو لیث پس از آگاهی بر

این موضوع با اعزام نماینده‌های از طرف خود به طبرستان شفاعت اسپهبد را نزد محمد بن زید علوی نمود و قرار شد که اسپهبد رستم بن قارن با وندی کلیه افراد سپاه خود را نزد محمد بن زید اعزام داشته و در پرداخت خراج سالهای گذشته نیز که عقب افتاده بود اقدام نماید.

جنگ محمد بن زید علوی در ری

محمد بن زید پس از استقرار براریکه فرمانروائی و آسودگی خاطر از جانب اسپهبد رستم بن قارن با وندی به فکر گسترش حوزه منصرفات خود افتاد بهمین منظور عازم تسخیر ولایت ری گردید وی در این سفر از گرگان به دامغان و از آنجا به سمنان رفت و پس از دو روز توقف در این شهر به خوار (گرمسار فعلی) رهسپار گردید نوشته‌اند (۱) ولایات ری در این موقع در تصرف ترکی بنام اساتکین بود، بین سپاهیان محمد بن زید و اساتکین جنگی سخت در نزدیکی ری اتفاق افتاد - سرانجام محمد بن زید شکست خورد و به لاریجان هزیمت کرد، در این موقع برخی از سربازان محمد بن زید که خراسانیان بودند عازم خراسان گردیدند و محمد بن زید ناچار به آمل رفت و از دیلمیان کمک خواست هنگامی که به همیشه رسید خبر یافت که رافع بن هرثمه از خراسان به گرگان آمده است، بنابراین به انتظار رسیدن کمک از سرزمین دیلم در حصار همیشه ماند ولی در همین ایام چنانکه در پیش نیز نوشتیم بعلت وجود اختلاف و جنگ در خراسان رافع گرگان را رها کرد و به تیشابور برگشت، محمد بن زید پس از آگاهی بر این موضوع عازم گرگان گردید و بدون هیچگونه مانعی به این شهر وارد شد.

جنگ رافع بن هرثمه با محمد بن زید علوی

دشمنی ریشه دار بین اسپهبد رستم بن قارن با وندی و محمد بن زید علوی مطلبی

بود که به این آسانیه از بین نمی‌رفت بهمین علت محمد بن زید همواره اعمال اسپهبد رستم را زیر نظر داشت و کم‌کم کار را بجائی رسانید که کلیه سرزمینهای در اختیار اسپهبد را از او بازگرفت اسپهبد ناگزیر به خراسان رفت و به رافع بن هرثمه مرد پر قدرت این سرزمین پناه برد .

محمد بن زید مدت هفت ماه به انتظار مراجعت اسپهبد در آن کوهستان توفیق کرد تا اینکه خبر یافت رافع بن هرثمه به همراهی اسپهبد رستم عازم گرگان شده است بنابراین به گرگان رفت و چون تاب مقاومت در مقابل رافع بن هرثمه را نداشت قلعه جوینه را حصار گرفت و مدت عمده در آنجا بسر برد تا آنوقت ذخیره شده در قلعه به پایان رسید .

محمد بن زید ناگزیر کوتوالی از طرف خود در قلعه نشانید و خود پنهانی به همیشه رفت کوتوال قلعه نیز با وجود قحطی در قلعه بیش از چند روزی نتوانست مقاومت کند و قلعه را تسلیم رافع بن هرثمه کرد. رافع به تعقیب محمد بن زید پرداخت ولی محمد بن زید از آمدن به کجور و از آنجا به سرزمین دیلم شتافت، رافع ناگزیر در کجور اقامت کرد بطوریکه بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان نوشته است (۱) مال و پول زیادی به زور از اهالی کجور گرفت و دامنه این کار را بجائی رساند که عموم مردم کجور از ظلم و جور او به جان آمدند تا عاقبت محمد بن زید پس از جمع آوری سپاه به اتفاق جستان و هسودان و گروهی از دیالم از کوهستان به زیر آمد و به سوی چالوس رهسپار شد . در این موقع شخصی بنام محمد بن هارون از طرف رافع بن هرثمه در چالوس حاکم بود و قتیکه از حرکت محمد بن زید علوی و همراهانش به سوی چالوس آگاه شد حصار شهر را محکم ساخت و از رافع بن هرثمه تقاضای کمک

کرد. رافع در پاسخ محمد بن هارون نوشت حصار چالوس راهمچنان نگاهدار تا قوای کمکی به چالوس اعزام گردد، طبق دستور رافع اسپهبد رستم بن قارون باوندی و محمد بن احمد و ندویه و علی بن حسن مروزی و عبدالله بن حسن و پسر اسپهبد شهریار با دوسپان بمنظور کمک به محمد بن هارون و جنگ با محمد بن زید علوی از راه ساحل به چالوس رفتند و خود رافع نیز از کجور به اهل م و از آنجا به دهکده خواجه واقع در چهار فرسنگی چالوس رفت. در این هنگام محمد بن زید کار را بر محمد بن هارون حاکم برگزیده رافع در چالوس سخت گرفته بود. اسپهبد رستم طبق نقشه جنگی پیادگان خویش را از راه بالا به طالقان گسیل داشت، چون این خبر به جستان و هسودان رسید، حصار چالوس را رها کرد و برای مقابله با پیادگان اسپهبد رستم به سوی طالقان رفت، در همین هنگام محمد بن هارون از حصار چالوس بیرون آمد و لشکریان محمد بن زید را پراکنده کرد، محمد بن زید پس از این شکست در دهکده وار فو فرود آمد و رافع بن هرثمه نیز در آنجا مستقر گردید و دستور جمع آوری علوفه از کلیه نقاط طبرستان را صادر کرد (بیست و ششمین سال ۲۷۷ هجری بطوریکه در تاریخ طبرستان تصریح شده است (۱) کار جمع آوری علوفه به آنجا رسید که... (کرای یک دراز گوش و یک خروار گاه پنجاه درهم شد و هزار هزار (یک میلیون) درهم به آمل قسمت فرمود و به شکنجه و عقوبت حاصل کردند) پس از جمع آوری مال و علوفه به طریق مذکور رافع بن هرثمه بمنظور سرکوبی جستان و هسودان از چالوس رهسپار طالقان شد و پس از ورود به این سرزمین (آغاز صفر سال ۲۷۷ هجری) دست به خرابکاری و غارت گشود و خرمن های غله را آتش زد و درختها را برید و سنگ آسیاها را شکست و آبادیها را ویران ساخت و دژ گیل کیای یکی

از بزرگان دیلم را به زور گرفت و تا آخر ربیع‌الآخر به ظلم و جور در این نواحی مشغول بود، در این مدت بین رافع بن هرثمه و جستان و هسودان نمایندگانی در رفت و آمد بودند و در پایان جستان و هسودان حاضر شد اموال محمد بن زید علوی را که بعنوان ودیعه در نزد جستان می‌باشد به رافع بن هرثمه تسلیم کند. ضمناً متعهد گردید که من بعد از هر گونه کمکی به محمد بن زید علوی خودداری نماید. پس از عقد این قرارداد رافع بن هرثمه عازم قزوین شد. محمد بن زید پس از آگاهی بر عزیمت رافع به چالوس آمد و تصمیم داشت که حصار چالوس را به تصرف در آورد ولی به این کار توفیق نیافت زیرا علاوه بر آنکه اسپهبد رستم بن قارون باوندی و محمد بن هارون با سپاه خود در آنجا بودند سپاه دیگری نیز از آمدل به یاری آنان رسید بهمین لحاظ محمد بن زید ناامید گشته با سپاه خود به گیلان رفت، پس از این واقعه محمد بن هارون از چالوس به نابل رفت و سپاهیان وی همچنان به تعدی مردم این سامان مشغول بودند.

جنگ رافع بن هرثمه با احمد بن عبدالعزیز درری

چنانکه دیدیم رافع هرثمه مدعی پر قدرت حکومت و فرمانروائی در مشرق ایران بعد از تسلط بر خراسان به ترتیب بر سرزمینهای طبرستان و قومس وری و قزوین دست یافت وی پس از عزیمت به قزوین عازم ری گردید، در این هنگام خلیفه معتضد رسولی از بغداد گسیل داشته تارافع به رسم خدمتگذاری و ادای وظیفه به بغداد رود، رافع بن هرثمه نماینده خلیفه را گرفت و زندانی کرد، ولی بعد از مدتی او را آزاد ساخت و به منظور اعلام عدم اطاعت به بغداد فرستاد.

خلیفه معتضد احمد بن عبدالعزیز را به ولایت عراق منصوب کرد، مقابله و سرکوبی رافع بن هرثمه را نیز به عهده او محول کرد. رافع پس از آگاهی بر این منظور از طبرستان کمک خواست. اسپهبد رستم بن قارون باوندی و دیگر امیران طبرستان با

سپاه خود به مدد اورفتند و سرانجام در کنار نهر کلپوار بالشکر احمد بن عبدالعزیز به جنگ پرداختند در این پیکار پیروزی نصیب احمد بن عبدالعزیز گردید و رافع شکست خورده از راه ویمه دماوند به طبرستان گریخت، سپاهیان احمد بن عبدالعزیز نیز بدنبال رافع بن هرثمه شتافتند و بسیاری از افراد سپاه پراکنده وی را به قتل رسانیدند و غنائم زیادی به کف آوردند . (هیجدهم ذی القعدة سال ۲۷۹ هجری)
(بقیه در شماره آینده)

نظامی با همه زهد و تقوی و پای بند بودن با اصول اسلامی دارای تعصب شدید وطنی و ایران پرستی و زردشت دوستی بوده و بهمین مناسبت افسانه خسرو و شیرین و هفت پیکر را منظوم و در طی این دو افسانه عظمت و بزرگی ایران و ایرانیان را بهام آشکار و مدلل ساخته است. مسلمانان قشری آن زمان بر اثر ساختن این افسانه ها و زنده کردن رسوم و آثار کیان و ساسان از دوست و دشمن در مقام نکوهش و سرزنش او برآمده و البته نسبت کفر و زندقه چنانکه رسوم این طایفه است نیز با او میدادند .
(سبعه حکیم نظامی)